

نگرشی به نظریه صرف طبیعی*

فریده حق بین**

پیکیده:

صرف طبیعی رویکردی در صرف است که در اواخر دهه ۱۹۷۰ در آلمان و اطریش توسط ولفگانگ اولریخ درسلر، ویلی مایرسالر و ولفگانگ اولریخ ورزل گسترش یافت. صرف شناسان طبیعی به بخشی از زبان که تعادل ایجاد می‌کند علاقمندند به عنوان مثال چیزهای که در یک بخش زبان طبیعی می‌نماید و چیزهایی که در بخش دیگر طبیعی است تعادل ایجاد می‌شود. نوم انسانی و مطالعات فرسنگی جهانی‌های مدنظر صرف شناسان طبیعی عبارت است از یک سلسله اصول نشانه شناختی که خاص یک زبان نیست به علاوه آنان بر شواهد رده شناختی با توجه به مرز بندی‌های محکمی که تنوع زبانی میسر می‌داند، تاکید دارند. صرف طبیعی درصدد یافتن دلایلی برای رجحان برخی گزینه‌ها نسبت به گزینه‌های دیگر است.

* - Natural Morphology

** - عضو هیئت علمی دانشگاه الزهرا

مقدمه

نظریه صرف طبیعی رویکردی است که در دهه ۱۹۷۰ در آلمان و اطریش شکل گرفت و زبان‌شناسانی همچون ولفگانگ اولریخ درسلا^۱ و یلی مایر سالر^۲ و ولفگانگ اولریخ ورزل^۳، مطالعاتی در زمینه صرف طبیعی انجام دادند.

گزینش نام صرف طبیعی برای این نظریه به زبان‌شناسان خارج از حلقه صرف طبیعی برمی‌گردد. آنان که در چهارچوب واج‌شناسی طبیعی^۴ کار می‌کردند، نامی را بر نظریه خود نهادند که در انتخاب نام صرف طبیعی برای نظریه صرفی مورد بحث بی‌تأثیر نبود. دهه ۱۹۷۰ دوره رشد و تکوین نظریه واج‌شناسی طبیعی استامپ^۵ است.

استامپ معتقد است، استعداد ذاتی زبانی در انسان مجهز به فرآیندهای واج‌شناختی طبیعی است، لیکن این طبیعی بودن خود متضمن نوعی تضاد است. به عنوان مثال ممکن است در زبانی صدایی با نوعی پیچیدگی یا طی فرآیندی اضافی تولید شود، ولی آن زبان اساساً درک و تفسیری از آن صدا نداشته باشد. در زبان انگلیسی هم‌خوان‌های انسدادی در جایگاه آغازین به صورت دمیده تولید می‌شوند، اما دمش در زبان مذکور دارای معنا و نقش ممیز نیست.

نظریه‌های استامپ راه به صرف و مباحث صرفی گشود و عده‌ای ضمن شناخت برخی تضادها درصدد توصیف و بررسی آن چه از یک سو طبیعی می‌نمود و از سوی دیگر چندان هم ساده نبود، برآمدند. پرسش این است که چرا طبیعی بودن در یک بعد از زبان به گونه‌ای تجلی می‌یابد و در بعد دیگر به گونه‌ای دیگر؟

زبان‌شناسانی که در چهارچوب صرف طبیعی مطالعه و تحقیق می‌کردند به موضوعات رده‌شناختی علاقمند شدند و فرآیندهای طبیعی را در میان زبان‌های مختلف جستجو کردند.

1- Wolfgang Ulrich Dressler

2- Willi Mayerthaler

3- Wolfgang Ulrich Wurzel

4- Natural Phonology

5- Stampe

همچنین، فرآیند فراگیری زبان اول، تعمیم‌ها، نقایص گفتاری، پی‌جین‌ها و کریول‌ها را مورد توجه قرار دادند. بدین لحاظ گستره عملکرد فرآیندهای طبیعی بر ما روشن می‌شود و بدین لحاظ می‌توان دریافت که صرف شناسان^۱ طبیعی در چه عرصه وسیعی به کندوکاو پرداخته‌اند. وجه مشترک همه آنها پرداختن به اصول جهانی‌ها بود^۲. به این سبب فقط به مباحث همزمانی توجه نداشتند، بلکه شواهد و نمونه‌های در زمانی را نیز لحاظ می‌کردند.

نظریه صرف طبیعی، نظریه نشان‌داری^۳ صرفی است. بنابراین پرداختن به مبانی نشان‌داری در تاریخ زبان‌شناسی در شناخت نگرش صرف شناسان طبیعی مفید خواهد بود.

۱- مبانی صرف طبیعی

در تاریخ زبان‌شناسی نشان‌داری توسط دانشمندان دیگر و در حوزه‌های دیگر مطالعات زبانی نیز مدنظر بوده است. در این جا به برخی دیدگاه‌ها تا جایی که به این مقاله مربوط می‌شود، خواهیم پرداخت.

نظریه نشان‌داری به مکتب پراگ و دهه ۱۹۳۰ برمی‌گردد. تروبتسکوی و یاکوبسون دو تن از نامداران مکتب مزبور، پایه‌گذاران مفهوم نشان‌داری و به طور دقیق‌تر نشانه‌داری^۴ هستند. آنان مفهوم فوق را برای اشاره به اعضای مشابه ولی متقابل واجی - آن هنگام که تقابلهشان مربوط به حضور در برابر عدم یک نشانه^۵ در دو عضو مربوطه بود - به کار می‌بردند. به عنوان مثال، دو واج متقابل /p/ و /b/ به این صورت توصیف می‌شوند که /b/ به دلیل دارا بودن نشانه [+واکداری]؛ نشاندار یا نشانه‌دار است و /p/ بی‌نشان یا بی‌نشانه است.

1- Morphologists

2- Universals

3- Markedness

4- Markerfukness/ Markeredness

5- Mark

چامسکی و هاله در کتاب «الگوی صوتی زبان انگلیسی»^۱ که در سال ۱۹۶۸ منتشر شد برای نخستین بار بین نشان‌داری و نشانه‌داری تمایز قایل شدند. مفهوم نشانه‌داری از ابتدا به عنوان یکی از مبانی «نظریه پیچیدگی دستوری»^۲ مورد ملاحظه بوده است. چامسکی و هاله معتقدند که نشانه‌داری از یک سو و «پیچیدگی» و «غیرطبیعی بودن» از سوی دیگر ضرورتاً با هم انطباق ندارند.^۳ برای مثال تولید واج /Y/ که نشانه‌دار و در عین حال گرد^۴ است از تولید واج بی‌نشانه /i/ که غیر گرد است، مشکل‌تر و ساختار آن پیچیده‌تر است، اما ممیزه [گردی] در واژه‌های پیشین این پیچیدگی را ایجاد می‌کند در حالی که همین ممیزه در واژه‌های پسین موجب پیچیدگی نمی‌شود. هم‌چنین /u/ که صدایی گرد و با توجه به این ممیزه، نشانه‌دار است از واژه /w/ که بی‌نشانه است ساده‌تر می‌باشد. بنابراین، پیچیدگی و نشانه‌داری الزاماً منطبق برهم نخواهد بود و در نتیجه طبیعی بودن گاه با نشانه‌داری منطبق است و گاهی این انطباق وجود ندارد.

یاکوبسون معتقد بود که صرف زبان‌های طبیعی دارای انگیزش‌هایی است که او آن‌ها را «تصویر سازی نموداری»^۵ نام نهاد. زبان‌ها از این نشانه‌های نموداری - تصویری استفاده می‌کنند هم‌چنین زبان‌های طبیعی بیشتر مجهز به صورت‌های صرفی تصویری هستند تا صورت‌های غیرطبیعی، تحقیقات گرینبرگ نیز مبین این مطلب است.^۶

۲. طبیعی بودن فارغ از نظام^۷ و اصول جهانی

مایر سالر بر این باور است که همه ساختارهای صرفی در زبان‌های طبیعی دنیا به طور یک‌سان توزیع شده‌اند، در مدت زمان یک‌سان توسط کودکان فرا گرفته می‌شوند، به طور یک‌سان تحت

- 1- The sound pattern of English
- 2- Theory of grammatical complexity
- 3- Encyclopaedia of Language and Linguistics (p.2591)
- 4- Rounded
- 5- Diagrammatic Iconicity
- 6- Ibid
- 7- System- Independent naturalness

تأثیر تحول زبانی قرار می‌گیرند و در همه زبان‌ها به یک اندازه دستخوش تغییر و از دست دادن رمز مربوط به خود می‌شوند. وی در سال ۱۹۸۱ در کتاب «صرف طبیعی» نظریه خود را در این مورد تشریح کرد.

مایرسالر و سایر صرف‌شناسان طبیعی می‌خواهند به رابطه بین صورت^۱ و معنا^۲ پی ببرند و به این پرسش که آیا رابطه بین این دو رابطه‌ای طبیعی است یا خیر؟ پاسخ دهند. البته از نظر ایشان رابطه وجود دارد و این رابطه مطلق نیست بلکه مدرج است.

مایرسالر رابطه‌ای معکوس بین طبیعی بودن و نشان‌داری می‌بیند بدین ترتیب که پدیده‌ای صرفی هرچه کمتر نشان‌دار باشد بیشتر طبیعی است. او سه نوع نشان‌داری را مشخص نمود:
الف - نشان‌داری مقولات معنایی، که کمابیش با نشان‌داری یا کوبسون یکسان است.
ب - نشان‌داری نمادسازی^۳

ج - نشان‌داری صرفی، که از تلفیق دو مورد فوق نشان‌داری مقولات نمادگزاری شده مشتق می‌شود یعنی صورت‌های صرفی که نشان‌داری صرفی را به دست می‌دهد.
نشان‌داری مقولات معنایی و مقولات صرفی بدین نحو عمل می‌کنند که مقولات معنایی یعنی ویژگی‌های پیش نمونه‌ای^۴ سخنگو که به وسیله مقولات صرفی نشان داده می‌شوند و مقوله‌ای که به لحاظ معنایی بی‌نشان‌تر باشد ممیزه‌های زیر را بیشتر نشان می‌دهد، مثل جاننداری^۵، انسان بودن^۶، اول شخص و مفرد بودن. از طرف دیگر مایرسالر معتقد است که نمادسازی زمانی کاملاً طبیعی است که به لحاظ ساختاری، تصویری^۷، متحدالشکل^۸ و شفاف^۹ باشد.

- 1- Signans
- 2- Signatum
- 3- Symbolization
- 4- Prototypical
- 5- Animateness
- 6- Human
- 7- Iconic
- 8- Uniform

۲.۱. نشانه‌گذاری تصویری^۲ - منظور آن است که اگر بخواهیم یک نشانه تصویری طبیعی یا بی‌نشان برای دو مفهوم معنایی ملحوظ کنیم به عنوان مثال مفاهیم الف و ب و مفهوم «الف» نشان‌دارتر از مفهوم «ب» باشد، مفهوم «الف» بایستی دارای یک نشانه تصویری و مفهوم «ب» باید فاقد آن نشانه باشد. مقوله‌شمار در زبان‌های طبیعی به لحاظ رده‌شناختی و روان‌شناختی مبین این است که مفرد بی‌نشان‌تر از جمع است پس جمع نشانه‌دارتر است. در اکثر زبان‌ها جمع دارای نشانه تصویری و مفرد فاقد آن است.

بدین لحاظ رمزگذاری^۳ نقیض نشانه تصویری^۴ کمتر طبیعی است چرا که معنای مفرد که بی‌نشان است به گونه‌ای نشان‌دارتر رمزگذاری می‌گردد، به عنوان مثال در زبان ولش^۵، واژه Coeden به معنای «درخت» مفرد است اما واژه Coed به معنای «درختان» جمع است.

بنابراین نشان‌داری را در چهارچوب نشانه‌های تصویری بایستی امری مدرج و پیوستاری دانست و نه پدیده‌ای مطلق. در این جا تصویرسازی ساختاری را در زبان‌های طبیعی به صورت پیوستار زیر می‌توان ملحوظ نمود.

الف - مقولات کاملاً تصویری، زمانی است که در ازای یک معنا یا مفهوم، یک واحد صوتی یا نشانه تصویری وجود دارد و به، صورت بی‌نشان افزوده می‌گردد.

مثل: مقوله جمع در زبان فارسی و انگلیسی
پسر + ها/ان ← پسرها/ پسران
boy + s → boys

ب - مقولات نیمه تصویری، در این جا ما با نمادافزایی واحد روبرو نیستیم بلکه نمادافزایی به گونه‌ای است که یکی از عوامل زبر زنجیری اضافه می‌شود. مثل واژه domus به معنی «خانه» در زبان لاتین که مفرد است و جمع آن domu:s است یعنی در واقع نماد افزوده شده کشش صوت است.

- 1- Transparent
- 2- Iconicity
- 3- Coding
- 4- Counter-Iconic
- 5- Welsh

ج- مقولات کمی تصویری، در این جا با افزایش نماد چه به صورت عوامل زنجیری و چه زیر زنجیری مواجه نیستیم، بلکه با تغییر نماد سروکار داریم، به عنوان مثال: از تغییرات واکه‌ای در برخی اسم‌های زبان انگلیسی می‌توان نام برد همچون:

goose → geese
 foot → feet

ه- مقولات نقیض تصویری، که حالت عکس را نشان می‌دهند و مقوله نشان‌دار، بی‌نشانه است و مقوله بی‌نشان نشانه‌دار است که نمونه آن را در مثالی از زبان ولش یاد کردیم.

۲.۲. اتحاد شکلی^۱

هنگامی که رمزگذاری کاملاً تصویری باشد وضعیتی کاملاً متحدالشکل ایجاد می‌شود. ورزل این حالت را چنین بیان می‌کند^۲ «رمزگذاری نمادین صیغگان p زمانی متحدالشکل است که منطبق بر اصل «یک نقش - یک صورت» باشد والا کمابیش غیر متحدالشکل خواهد بود.» مثلاً علامت زمان حال استمراری در زبان انگلیسی، افزودن ing را می‌توان مقوله متحدالشکل دانست در حالی که زمان گذشته ساده متحدالشکل نیست. بنابراین اتحاد شکلی یکی از گرایشات طبیعی در بین زبان‌ها می‌باشد، کودکان در هنگام فراگیری زبان اول، با ایجاد تعمیم‌های افراطی^۳ سعی در برقراری اتحاد شکلی دارند.

۲.۳. شفافیت

صیغگان p شفاف است اگر از نشانه تصریفی / اشتقاقی تک نقشی^۴ استفاده کرده باشد به عبارت دیگر اگر یک صورت تنها یک معنی یا نقش داشته باشد شفاف است. به عنوان مثال تصریف صفت در زبان انگلیسی برای مقوله تفضیلی به اندازه فارسی شفاف نیست، چرا که نشانه

1- Uniformity

2- Ibid p.2592

3- Overgeneralization

4- Monofunctional

er- علاوه بر نقش تفضیلی مبین نقش کنشگر^۱ برای فاعل و ابزار^۲ نیز می‌باشد. از طرف دیگر اتحاد شکلی هم ندارد چون علاوه بر نشانه er- صورت‌های مکمل مثل better و worse هم در زبان انگلیسی نقش تفضیلی دارند.

درسلر در سال ۱۹۸۵ در کتاب «واجشناسی صرفی: پویایی اشتقاق»^۳ دو مفهوم دیگر را جایگزین مفاهیم شفافیت، اتحاد شکلی و نشانه تصویری کرد.

درسلر در مورد ارتباط بین معنا و صورت، مسئله اختصاص دوسویه^۴ را که از واجشناسی قرض گرفته بود مطرح نمود و هم چنین به جای واژه «نشانه تصویری» از اصطلاح «نموداری»^۵ استفاده کرد.

درسلر معتقد است هر نشانه تنها به یک نقش و هر نقش به یک معنا تعلق دارد و در توجیه بروز واژگونه‌های مختلف و در واقع نشانه‌های مختلف برای یک معنا یا نقش سه دلیل را مطرح می‌کند.^۶

الف - تناوب^۷ ممکن است ناشی از اعمال قواعد واجی خودکار^۸ باشد. مثل همگونی
ب - تناوب ممکن است ناشی از اعمال «قواعد واجشناختی صرفی»^۹ باشد. مثل قاعده «نرم شدگی نرمکامی»^{۱۰} که در زبان انگلیسی واژگونه‌هایی که به /k/ یا /g/ ختم می‌شوند در گونه متناوب /k/ یا /g/ به /s/ یا /ʒ/ تبدیل می‌شوند. مثل:

electrik ____ /k/ ____ /s/

- 1- agent
- 2- Instrument
- 3- Morphology: The Dynamics of derivation
- 4- Biuniqueness
- 5- Diagrammatic
- 6- Spencer pp.125-127
- 7- Alternation
- 8- Automatic phonological rules
- 9- Morphological rules
- 10- Velar softening

ج- نوع سوم قواعد پیشنهادی در سلسله قواعد واژگونه‌ای هستند که یکی از آنها قاعده نرم‌شدگی هجای سوم^۱ است که در زبان انگلیسی به صورت قاعده تغییر واکه‌ای بزرگ^۲ عمل می‌کند.

شایان ذکر است، مقوله شمار، در برخی زبان‌ها رفتارهای کاملاً متفاوت دارد بدین معنی که اساساً صورت جمع را بایستی بی‌نشان تلقی کرد، یعنی مفهوم مفرد در قالب صورتی نشانه‌دار ظاهر می‌شود، زبان‌هایی هم چون ترکانا^۳، ولش، فریزیایی^۴ نمونه‌هایی از آن هستند. مایرسالر در این جا سوالی را مطرح کرد، با این مضمون که: آیا رابطه عادی نشان داری بین جمع و مفرد در این گونه موارد باید به صورت معکوس تلقی شود؟ به همین دلیل وی در مواجهه با این نمونه‌ها «اصل تعویض نشان داری موردی»^۵ را مطرح کرد. مایرسالر برای کشف جهانی‌ها و اصول نشان داری مطالعات در زمانی فراوانی را روی زبان‌های مختلف انجام داد و برای توجیه موارد غیر قابل پیش بینی تلاش کرد.

مایرسالر موارد متعددی از عدم توافق بین مقولات معنایی و صورت‌های نمادین به لحاظ نشان داری یافت. به زعم او، ارزش‌های اشتقاقی نشان داری دستخوش دو رابطه اساسی می‌شوند که آن را «گزاره‌های نظریه نشان داری»^۶ نامید.

(a) $m > m$

(b) $m : m > m$

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

نشان دار = m

کمتر نشان دار = m

- 1- Trisyllabic laxing
- 2- Great vowel shift
- 3- Turkana
- 4- Frisian
- 5- Local markedness
- 6- Theorems of Markedness Theory

طبق گزاره اول، تغییرات دستوری اگر به لحاظ عوامل اجتماعی، آمیزش لهجه‌ها، قرض‌گیری و از این قبیل نباشد به این سو تمایل دارد که مقولات نشان دار به بی نشان تغییر یابند و این روند با سازمان طبیعی زبان همخوانی و هماهنگی دارد و لذا ساخت‌های طبیعی‌تر را بدست می‌دهد.

گزاره دوم چنین می‌گوید، در مواردی که بین صورت‌های نشان دار و کمتر نشان دار رقابتی وجود دارد، صورت نشان دار به نفع ابقای صورت بی نشان‌تر عمل می‌کند.

مایرسالر در توجیه بسیاری از موارد از مکانیزم «بافت نشان دار»^۱ استفاده کرد. به عبارت دیگر مواردی مشاهده می‌شود که نشان داری به گونه‌ای دور از انتظار ظاهر می‌شود، در این جا وی بافت نشان‌دار را مطرح می‌کند. به عنوان مثال، زبان‌های رومانس به استثنای رومانیایی در گذشته حالت را به عنوان یک مقوله واژنحوی نشان می‌دادند اما امروز این حالت‌ها از بین رفته است. در این جا سؤال اینست که اسم امروز در این زبان‌ها خلف کدام یک از صورت‌های حالت گذشته است. مایرسالر بر این باور است که حالت فاعلی^۲ بی نشان‌تر از سایر حالات است و طبیعی است که حالت فاعلی (در واقع صورت حالت فاعلی) باقی مانده باشد.

اما آنچه در بیشتر زبان‌های رومیایی غربی (فرانسه، اسپانیولی، پرتغالی، کاتالان و ایتالیایی) مشاهده می‌شود این است که عمدتاً یکی از صورت‌های حالت غیر فاعلی (بخصوص حالت مفعولی صریح)^۳ باقی مانده است. مثلاً در ایتالیایی، امروزه واژه monte به معنی «کوه» وجود دارد در لاتین واژه montem در واقع صورت حالت مفعول غیر صریح را نشان می‌داد و همگان معتقدند که monte از montem گرفته شده است که این باور با نظر مایرسالر تناسف داشت مایرسالر معتقد بود که بعید نیست monte از حالت فاعلی لاتین montis گرفته شده باشد و اگر قرار باشد صورت حالت مفعول صریح که صورت نشان دار است باقی بماند نظریه او به طور کلی مخدوش می‌گردد.

1- marked Context

2- nominative

3- accuative

مثال دیگری از زبان فرانسه وضع پیچیده‌ای ایجاد کرد که مایرسالر پاسخ زیر کانه‌ای به آن داد. طبق جدول شماره ۱ به راحتی بایستی نتیجه گرفت که زبان فرانسه امروزه حافظ صورت حالت مفعول صریح است. اما مایرسالر چنین می‌گوید که: حالت مفعول صریح نسبت به حالت فاعلی در شکل مفرد یک نشانه نقیض تصویری است. یعنی صورت بی نشان حالت مفعول صریح است در حالی که صورت حالت فاعلی نشان دار است. بنابراین ابقای صورت حالت مفعولی صریح توجیه می‌شود.

جدول شماره ۱

		لاتین کلاسیک	فرانسه باستان	فرانسه مدرن
مفرد	حالت فاعلی	du:rus	durs	
	حالت مفعولی صریح	dur: rum	dur	dur (hard)
جمع	حالت فاعلی	du:ri	dur	durs
	حالت مفعولی صریح	du: ro: s	durs	

بنابراین مایرسالر صورت حالت مفعول صریح را نقیض نشانه تصویری دانسته و آن را نمونه‌ای از بافت نشان دار تلقی می‌کند^۱ کارسترمک کارتی^۲ معتقد است مقوله «بافت نشان دار» چون شمشیر دو دم است که از یک سو پاسخگوی برخی مشکلات می‌تواند باشد و از سوی دیگر با روح صرف طبیعی منافات دارد.^۳

در نتیجه، می‌توان گفت، نظام‌های صرفی زبان‌های مختلف تا حد زیادی تابع اصول نشانه‌داری تصویری ساختاری، اتحاد شکلی و شفافیت هستند و لذا رفتاری طبیعی از خود نشان می‌دهند. لیکن مثال‌های نقیض هم به راحتی در هر زبانی یافت می‌شود. زیرا، زبان طبیعی نظام پیچیده‌ای با مولفه‌های گوناگون است. همچنین، در این میان نظام‌های صرفی نه تنها متأثر از تغییرات صرفی هستند بلکه تا حدی زیادی تحت تأثیر تحولات واجی قرار دارند. تغییرات واجی

1- Carstairs pp.220-222

2-Carstairs-Mccarthy

3- Ibid pp. 222-3

میل به کاهش نشان داری و افزایش طبیعی بودن دارند. پر واضح است که نشان داری و طبیعت دو مقوله مجزا در دو مولفه مجزا نیستند.

۳- طبیعی بودن وابسته به نظام

همان‌طور که پیشتر اشاره شد مواردی وجود دارد که اصول پیشنهادی مایرسالر درباره آن‌ها یا سکوت کرده است و یا پیش‌بینی نادرست دارد. به عنوان مثال، در زبان آلمانی، طی قرن‌ها اسم‌های مذکر ضعیف آلمانی (که با پسوند -n به صورت جمع در می‌آمدند) تبدیل به اسم‌های مذکر قوی (با پسوند جمع -e) می‌شدند. اما در قرن بیستم کلماتی مثل pfau, Hagestolz شده‌اند که طبقه تصریفی خود را تغییر داده‌اند. یعنی تحولات به سمت دیگر انجام می‌شود، و از اسم ضعیف نمونه قوی دیگر ساخته نمی‌شود.^۱

طبیعی بودن وابسته به نظام توسط درس‌بر برای پاسخگویی به برخی از مشکلات فوق مطرح شد و این جنبه توسط ورزل مورد بحث و بررسی قرار گرفت. او رویکرد طبیعی بودن را تنها در مورد یک زبان خاص و نه همه زبان‌ها ملحوظ کرد. ورزل بر این باور است که در هر زبان یک سلسله ویژگی‌های طبیعی وجود دارد که کودک آن‌ها را به عنوان الگوی اصلی حاکم بر آن زبان از میان پارامترهای موجود برگزیده و فرا می‌گیرد. او این ویژگی‌ها را «ویژگی‌های ساختاری معرف نظام»^۲ می‌نامد. به عنوان مثال، یکی از پارامترهای صرفی این است که: نشانه‌های تصریفی (مثل ندها) در برخی زبان‌ها به ستاک می‌چسبند و در برخی به پایه. زبان‌های انگلیسی و یونانی مدرن هر دو ویژگی را نشان می‌دهند.^۳

1- Encycloepadia of language and linguistics p: 2594

2- system --delining structural properties, Spencer p:228

3- stem - inflection

جدول شماره ۲

ب- یونانی مدرن			۱- الف-انگلیسی		
جمع	مفرد		جمع	مفرد	
anθrop-l	anθrop-os	ستاك:	Crises	Cris-is	ستاك
Pse-ma-ta	Psema	پایه:	Cats	Cat	پایه:

صرف نظر از وجود چند مورد از هر دو ویژگی در این دو زبان، گرایش کلی و طبیعت این زبان‌ها به سوی یکی از دو ویژگی مزبور است.^۱ زبان انگلیسی عموماً ساختار تصریفی متصل به پایه دارد و این یکی از ویژگی‌های ساختاری معرف زبان انگلیسی است و این ویژگی در انگلیسی «نظام - متجانس»^۲ است اما در زبان یونانی مدرن ساختار تصریفی متصل به ستاک، «نظام - متجانس» است. بنابراین حد نشان داری، به این بستگی دارد که در یک نظام چه چیز عادی و طبیعی است و به ویژگی‌های خاص یک زبان بستگی دارد. همان قدر که طبیعی بودن فارغ از نظام حائز اهمیت است طبیعی بودن وابسته به نظام نیز بایستی لحاظ شود و اصول آن نیز جهانی است و یکی از مهم‌ترین اصول آن تجانس نظام است.

ورزل پنج ویژگی، از ویژگی‌های ساختاری وابسته به نظام را به شرح زیر مطرح کرد.

الف - وجود مقولات و ازنحوی و ویژگی‌های آن‌ها، برای مثال در زبان آلمانی مقوله شمار به صورت مفرد و جمع نشان داده می‌شود و مقوله حالت دارای ویژگی‌های فاعلی، مفعول غیر صریح^۳ و اضافی^۴ است.

ب - وجود صورت‌های تصریفی متصل به پایه یا متصل به ستاک، به عنوان مثال زبان آلمانی زبانی است که صورت‌های تصریفی آن به پایه می‌چسبند.

ج - وجود نمادها به صورت تفکیکی^۵ یا تلفیقی^۶ برای مقولات مختلف.

1- base – form inflection

2- system - congruent

3- dative

4- genitive

5- separate

6- cumulative

صورت‌های تفکیکی در زبان‌های پیوندی مثل ترکی وجود دارد و صورت‌های تلفیقی در زبان‌های ترکیبی^۱ همچون لاتین.

د - انواع نشانه‌ها و ارتباط آن‌ها با مقولات منفرد واژنحوی، برای مثال در زبان ترکی هر یک از مقولات صرفی اسم، شمار، حالت و مالکیت دارای یک ما به ازای نمادین به صورت ریشه ووند در کلمه زیر است و این یکی از ویژگی‌های ساختار نظام - وابسته است.

در سال‌های من $YIL + lar + Im + da =$

حالت، مالکیت، شمار، اسم

ه - حضور یا غیبت طبقات تصریفی، برای مثال زبان فارسی در مورد فعل دارای طبقات تصریفی است اما ترکی فاقد آن است.

شایان ذکر است که خود ورزل تعداد این ویژگی‌ها را پنج عدد می‌شمارد^۲ ولی کارسترز به شش مورد اشاره می‌کند^۳. و مورد ششم عبارتست از:

و - وجود یا عدم وجود هم معنایی‌های تصریفی یا هم‌بندی‌ها^۴ و جایگاه آنان در صیغگان تصریفی.

این پنج یا شش ویژگی مهم‌ترین پارامترهای صرف تصریفی را تشکیل می‌دهند. و همه زبان‌ها به نوعی وجود یا عدم این ممیزه‌ها را نشان می‌دهند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تال جامع علوم انسانی

ارتباط و عدم ارتباط این ویژگیها

بنابراین ویژگی‌های ساختاری معرف نظام ماهیت نظام تصریفی زبان را معین می‌کند و زمانی که تغییری در نظام تصریفی زبان روی دهد، می‌توان نتیجه گرفت که دست کم یکی از ویژگی‌های ساختاری معرف - نظام تغییر کرده است و به همان اندازه در تجانس نظام یا به عبارت

1- Fusional

2- Encyclopaedia of language and linguistics p.2594

3- Carstirs - Mccarthy p.230

4- syncretism

دیگر طبیعی بودن آن خلل وارد آمده است. ویژگی‌های ساختاری معرف - نظام در واقع حافظ و نگهدارنده زبان هستند و خود در برابر تغییرات صرفی مقاومت می‌کنند اما تغییرات صرفی را مشروط می‌نمایند و پدیده‌هایی که در ارتباط با متجانس نظام نیستند خود به خود یا حذف می‌شوند یا تبدیل به پدیده‌ای متجانس با نظام زبان می‌شوند. به عنوان مثال، به نظر می‌رسد نظام چهار حالتی، نظام متجانس ایجاد می‌کند و حالت ابزاری در واقع نامتجانس است. لذا مقوله حالت ابزاری که در آلمانی علیای باستان وجود داشت جای خود را به حالت مفعول غیر صریح در آلمانی علیای میانه و مدرن داده است و هیچ صورت تصریفی یا صیغگان غیرمتجانس امروزه با توجه به پارامتر (الف) که در بالا ذکر شد در زبان آلمانی وجود ندارد^۱.

شایان ذکر است که ورزل بین پارامترهای فوق‌الذکر هیچ ارتباطی قائل نیست. به عبارت دیگر، هیچ پیوستگی و همبستگی بین شقوق موجود در یک پارامتر با پارامتر دیگر نمی‌بیند. لیکن در سلسله در توصیفات رده شناختی خود به طور تلویحی به این ارتباطات اشاره می‌کند گویی او معتقد به وجود چنین ارتباطی است. برای مثال او معتقد است که زبان‌های ترکیبی دارای نظام تصریفی‌ای هستند که عناصری که به ستاک می‌چسبند، تلفیقی و همایندی نیز می‌باشند. در واقع بین پارامترهای ب، ج، د، و ارتباط می‌بیند.

یکی از دغدغه‌های ورزل تنوع موجود در طبقات تصریفی کلمات است و در این جاست که اتحاد شکلی وجود ندارد. او به دنبال یافتن راهی برای ایجاد وفاق میان طبقات تصریفی و صرف طبیعی بود. ضمن ملحوظ نمودن مسئله قرض‌گیری از سایر زبان‌ها که خود عواملی در جهت برهم زدن نظام ساختاری و اتحاد شکلی است، از راهبردهای فوق صرفی (واجبی، واژگانی، نحوی و حتی معنایی) استفاده کرد. به عنوان مثال او متوجه شد که عامل معنا شناختی «جاننداری» در زبان‌های اسلاوی در بروز بی‌نظمی طبقات صرفی نقش مهمی دارد بدین ترتیب که در یک طبقه تصریفی حالت اضافی و مفعول صریح برای اسم‌هایی که دارای ممیزه جاننداری هستند هم آوا می‌باشند و در طبقه دیگر حالت فاعلی و مفعول صریح برای اسم‌هایی که دارای ممیزه بی‌جان هستند هم آوا می‌باشند.

چنان که ملاحظه می کنید نشانه های جمع، مالکیت و حالت در زبان ترکی کاملاً شفاف و متحدالشکل هستند و در عین حال منطبق با اصل نشانه تصویری. از طرف دیگر، مثال لاتین هیچیک از ویژگی های فوق را ندارد. اولاً نشانه ها آمیخته و در هم ادغام شده هستند ثانیاً نماد حالت ablative و نشانه جمع کاملاً نموداری نیستند ضمناً شفاف هم نمی باشند. زیرا پسوند -a نشان دهنده حالت dative جمع نیز هست و موارد دیگری نیز وجود دارد که با همین نشانه نشان داده می شوند، مثل: $\{hosti:s\} \text{ acc. Pl} = \text{دشمنان ما}$ پس متحدالشکل هم نیستند. تقریباً غیر ممکن است بتوان تمام این غیر طبیعی بودن ها را بوسیله فرآیندهای واجی توجیه کرد. بنابراین همان طور که قبلاً ذکر شد در سلر به دو بعد دیگر طبیعت اشاره می کند،

الف - اندازه کلمه ب - نمایه گذاری

الف - اندازه کلمه، در سلر متوسط طول کلمات را به لحاظ تعداد هجاهای موجود در آن در زبان های مختلف دنیا به دست آورد پس از بررسی نمونه های متعددی از ۴۲ زبان دنیا، به رقمی بین دو تا سه هجا رسید که تقریباً معادل با یک وزن عروضی بود. او نتیجه گرفت که اگر طول دو تا سه هجایی نشان دهنده حداقل نشاننداری و حداکثر طبیعی بودن باشد پس زبان لاتین از ترکی بدین لحاظ طبیعی تر است.

ب - نمایه گذاری، قبلاً گفته شد مایرسالر نشانه گذاری تصویری را یکی از ملاک های طبیعی بودن زبان می داند، اما در سلر ملاک دیگری را نیز مطرح کرد و آن نمایه گذاری است. درک این ملاک نیاز به بررسی طبقه بندی نشانه ها^۱ به نشانه تصویری، نمایه^۲ و نماد^۳ دارد.

چارلز ساندرز پیرس^۴ فیلسوف و نشانه شناس امریکایی، معتقد است رابطه میان دال و مدلول در نماد اختیاری است و این گونه از نشانه دقیقاً همانی است که سوسور نشانه زبانی می داند.

1- Signs

2- Index

3- symbol

4- Charlse Sanders Pierce

اما رابطه بین دال و مدلول (یا به تعبیری صورت و معنی) در نشان تصویری غیر اختیاری است. پیرس این نشانه را نوعی نشانه قراردادی - فرهنگی می داند، نمایه را مظهر نوعی رابطه علت و معلولی می داند.^۱ کارسترز معتقد است تابلوهای راهنما در شهر برای هدایت افراد به یک مقصد خاص نمایه هستند در واقع نشانه ای است که به یک مفهوم خاصی اشاره می کند و علامت می دهد.^۲ یا سوراخ داخل دیوار حکایت از عبور گلوله از آن دارد. در واقع سوراخ دیوار یک نمایه محسوب می شود.

در سلسله معتقد است همان طور که نشانه گذاری تصویری امری مطلق نیست و در واقع در بین زبان ها به صورت پیوستار ظاهر می شود. در نمایه گذاری هم وضع به همین ترتیب است بالاترین درجه از نمایه گذاری متعلق به زبان هایی است که دارای نمایه های دقیق باشد. به عبارت دیگر وندهای زبان ترکی شاید به لحاظ تصویری نشانه های کاملی باشند ولی به لحاظ نمایه گذاری نشانه های تصریفی زبان لاتین کامل ترند. در واقع وندهای تصریفی در زبان ترکی تنها به همان معانی و نقشهای موجود در خودشان اشاره می کنند و نسبت به پایه خود علامت دهنده نیستند اما در واژه cats انگلیسی s - یک نمایه محسوب می شود چرا که علاوه بر مفهوم جمع، در مورد پایه خود علامت می دهد به این صورت که پایه اسم است و اسم قابل شمارش است. در زبان لاتین، پسوند i:s - در مورد ستاک اسم خود یعنی insul- علامت دهنده است. رابطه ای دقیق بین اینها وجود دارد. اولاً، ستاک بایستی قبل از پسوند بیاید و عناصر جای مشخص خود را دارند، در ترکی درست است که ستاک قبل از ونده قرار می گیرد ولی بین آن ها عناصر و وندهای دیگر می توانند قرار گیرند. در نمایه گذاری میزان بار اطلاعاتی که یک نمایه می تواند حمل کند ارزش بیشتری به آن می دهد در واقع هر چه عناصر زبان تلفیقی تر باشند نمایه گذاری بیشتری خواهند داشت و انسجام و پیوستگی بین عناصر بیشتر می شود. طبیعی است، زبان هایی همچون ترکی در این پیوستار از مرتبه پایینی برخوردارند، در ترکی هماهنگی واکه ای تا حدی بر میزان نمایه ای بودن این زبان می افزاید. شاید وجود هماهنگی واکه ای در همه زبان های پیوندی مثل فنلاندی،

مجاری، مغولی و غیرو تصادفی نباشد. به نظر درس‌سار پدیده مطابقت^۱ یکی از راه‌های افزایش طبیعی بودن به لحاظ نمایه‌گذاری در سطح گروه و بند است (نه در سطح کلمه).

به لحاظ نظری نمی‌توان زبانی را تصور کرد که دارای حد بالایی از نمایه‌گذاری باشد چرا که در این صورت بایستی در حداقل صورت حداکثر معنی را منتقل کرد و به نظر می‌رسد در این صورت بار زیادی بر ذهن تحمیل شود. در این جا این نظر در سلسله که معتقد است نمایه‌گذاری بایستی تابع نموداری بودن زبان باشد بنا به دلایل روانشناختی تأیید می‌شود.

درس‌سار بنا به دلایل فوق در سال ۱۹۸۸ چنین مطرح می‌کند از آن جا که پارامترهای معرفی شده برای زبان‌های طبیعی با یکدیگر در تضادند هیچ زبانی نمی‌تواند طبیعی‌ترین ویژگی‌ها را در همه پارامترها دارا باشد وجود زبانی که دستگاه صرفی ایده آل داشته باشد غیر ممکن است^۲ او مولفه سوم را برای صرف طبیعی لحاظ می‌کند و آن (کفایت رده‌شناختی) است. منظور از این مولفه آن است که کفایت رده‌شناختی، در واقع تعیین‌کننده تضادهای موجود در صرف و تضادهای بین اصول صرفی، واژگانی، واجی و نحوی است و این که چگونه این تضادها در چهارچوب نوع خاصی از زبان قابل توجیه‌اند. مولفه‌های اول و دوم پیشتر مورد بحث قرار گرفتند، منظور اصول فارغ از نظام و وابسته به نظام هستند.

در نگاه اول چنین به نظر می‌آید که در سلسله بنا بر آن دارد که مولفه دیگری بنام مولفه واجشناسی صرفی^۳ را مطرح نماید که در واقع حوزه عملکرد قواعد واجشناسی صرفی باشد که نه به صرف و نه واجشناسی مربوط است. اما او به صراحت این مطلب را رد می‌کند و می‌گوید که واجشناسی صرفی نه اصلی سازمان یافته است و نه به طبیعت زبان بستگی دارد. به علاوه بر این باور است که بین قواعد واجی، قواعد صرفی واژگونه‌ای و قواعد واجشناسی صرفی مرز مشخص وجود ندارد. و یک قاعده بسته به این که تا چه حد به فرآیندهای واجی جهانی نزدیک است بیشتر یا کمتر طبیعی خواهد بود.

1- Concord

2- Fneyclopeadia of lauguage and Linguistics p. 2597

3- morphonological component

بعثی که مطرح شد، نشان دهنده کلیتی از دیدگاه های صرف شناسان طبیعی بود. هنوز سوالات زیادی بدون پاسخ مانده است. آیا ملاک هایی که در صرف طبیعی برای انواع زبان ها بدست داده شده است واقعاً طبیعی است؟ و طبیعی بودن زبان ها را مشخص می کنند؟ آیا تحولات صرفی به سوی شمول رده شناختی در حرکت است؟ آیا کودکان آن جنبه هایی از صرف زبان اول را که با ویژگی های مطروحه در صرف طبیعی بیشتر هماهنگ است زودتر یا آسان تر می آموزند؟ اگر ما اصول نشانه گذاری تصویری و نمایه گذاری را به عنوان دو ملاک برای طبقه بندی زبان های پیوندی و ترکیبی بپذیریم وضعیت زبان های منفرد و چند ترکیبی به چه ترتیب خواهد بود؟ لذا این سؤال ها و دهها سؤال دیگر در واقع برنامه تحقیقی صرف طبیعی است که همچنان ادامه دارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

Carstairs – Mccarthy, **Current Morphology**. London and NewYork. Routledge, 1992.

Fertrg. David. "supplition, nnatural morphology and diagrammaticity, **Linguistics**, 36-6 (1998) pp. 1065 – 1091

Spencer. A., **Morphological theory**, Oxford, Blackwell. 1997.

Wurzel L.W.U., "The mechanism of inflection: lexicon representations. Rules and irregularities", **Contemporary morphology**, edited by W.U. Dressler et al.

Wurzel. W.U. "Morphology Natural", **Ecyclopeadia of Language and Linguistics** chief editor, Asher, NewYork, Pergpom, pp-2590-7.

صفوی، کوروش، از زبان شناسی به ادبیات، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۳
همایون، همادخت، واژه نامه زبانشناسی و علوم وابسته، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی